

بازتاب روحی و روانی بلایای طبیعی در متون ادبی قرن چهارم تا هشتم هجری

مریم بلوری^۴

نوری مختاری^۵

چکیده

از دیرباز، سرزمین ایران در معرض بلایای طبیعی مختلفی از جمله: خشک‌سالی و قحطی، سرمای شدید، سیل، زلزله و نیز انواع بیماری‌های خطرناک و مختلف قرار داشته و هر کدام از این وقایع باعث مرگ و میر تعداد زیادی از مردم و نامساعد شدن اوضاع جامعه شده است. در بیشتر موارد شدت این بلایا به حدی بوده است که حتی شاعران و نویسندگان نیز آن را در متون ادبی گزارش کرده‌اند. در پژوهش حاضر با مطالعه تعدادی از متون نظم و نثر ادبی و تاریخی قرن چهارم تا هشتم هجری قمری این وقایع را تا حد امکان نشان داده و از حیث سیاسی و اجتماعی بررسی و تحلیل نموده است. نتایج به دست آمده چنین است که شیوه شاعران و نویسندگان در بازتاب این وقایع یکسان نبوده است. بیان متون نظم با عواطف بیشتر و متون نظم با تفصیل و جزئیات بیشتری همراه است. آثار روحی و روانی مردم، مرگ و میر و ویرانی شهرها و روستاها، شیوه حاکمیت در برخورد با این بلایا، مباحثی است که در مطالب پیش رو به آن‌ها پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها

متون ادبی، قحطی، سیل، زلزله، بیماری.

۴ استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. bolourimaryam@yahoo.com

۵ دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۵

مقدمه

در طول تاریخ ایران وقایع بسیاری در سرزمین ما اتفاق افتاده است؛ سوای یورش‌های پی در پی بیگانگان و شورش‌های محلی و داخلی، بلایای طبیعی نظیر قحطی و خشک‌سالی، سیل و زلزله و بیماری‌های عفونی و واگیر همواره سبب رنج و سختی مردم و کشتارهای بسیار شده است. شاعران و نویسندگانی همچون فردوسی، ناصر خسرو، انوری، قطران تبریزی، بیهقی، حمدالله مستوفی، عطاملک جوینی و ... در آثار خود به این وقایع اشاره کرده‌اند. برای مثال در سال ۴۳۴ ه. ق. در تبریز زلزله‌ای مهیب رخ داد که آسیب‌ها و تلفات بسیاری در پی داشت. بازتاب این واقعه در شعری از قطران تبریزی بررسی می‌شود.

نبود شهر در همه آفاق خوش‌تر از تبریز به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال
ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
(قطران، ۱۳۶۲: ۲۰۸)

شاعر در ابتدای این شعر به ذکر زیبایی، ایمنی و دل‌انگیزی تبریز و سعادت مردم این شهر می‌پردازد و در ادامه از ویرانی‌های ناشی از این زلزله سخن می‌گوید:

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات دمنده گشت بخار و رونده گشت جبال
بسرا که بامش همی بسود فلک بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار وز آن‌سرای نمانده کنون مگر اطلال
یکی نبود که گوید به دیگری که مموی یکی نبود که گوید به دیگری که منال
(قطران، ۱۳۶۲: ۲۰۹-۲۱۰)

رویدادها و بلایای طبیعی‌ای که در این پژوهش به آن‌ها اشاره شده است به دو بخش بیماری‌ها و حوادث آب و هوایی، نظیر سیل، زلزله، خشکی و ... قابل بخش است. برای مثال در بخش قحطی و خشک‌سالی، ۱۱ مورد قحطی و خشک‌سالی مورد بررسی قرار گرفته که در متون ادبی این دوره ۱۴ بار به آن‌ها اشاره شده است. در بخش زمین‌لرزه، ۷ مورد از این وقایع بررسی شده که در ۹ اثر ادبی این دوره به این وقایع اشاره شده است؛ در بخش نزولات جوئی که خود شامل سیل، برف، تگرگ، باران و سرماست، ۸ مورد از این وقایع بررسی شده که در متون ادبی این دوره ۸ بار از این رویدادها سخن به میان آمده است؛ در بخش بیماری‌ها که خود به دو دسته وبا و عفونت تقسیم شده‌اند، ۷ مورد بیماری بررسی شده که در متون ادبی این دوره ۷ بار به این وقایع اشاره شده است.

اهداف تحقیق

هدف ما از انجام پژوهش حاضر این بوده است که بدانیم چه بلایایی در قرون ۴ تا ۸ ه. ق. ایرانیان را تهدید کرده است. تأثیرات روحی روانی این بلایا و تأثیر رفتار حاکمان را در ایجاد یا مهار این بلایا چه بوده است. برای نشان دادن این وقایع آیا نظم محمل خوب‌تری بوده است یا نثر؟ و آیا گزارش این وقایع صرفاً جنبه‌ای توصیفی داشته یا اهداف دیگری را دنبال کرده است.

پیشینه تحقیق

درباره وقایع تاریخی و بازتاب آن در متون ادبی پژوهش‌هایی صورت گرفته است از جمله:

۱. کسائی، کامران، ۱۳۷۵، «حوادث و رویدادهای طبیعی در ادبیات منظوم از رودکی تا بهار»، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، در این پژوهش بلایای طبیعی در متون نظم فارسی بررسی شده است.
۲. فولادی، مهناز، ۱۳۸۳، «بررسی تأثیرات حمله و حکومت مغولان بر شعر فارسی سده‌های هفتم و هشتم و بازتاب آن در آثار شعرای دوره مذکور»، دانشگاه الزهراء، در این پژوهش بازتاب حمله مغولان در اشعار سعدی، مولانا، سیف فرغانی، اوحدی مراغه‌ای، عبیدزاکانی و حافظ بررسی شده است.

۳. طریقت، طاهره، ۱۳۹۰، «بازتاب اوضاع سیاسی ایران در آثار ادبی پهلوی اول از کودتا تا سلطنت»، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود.

۴. موسوی، مهری، ۱۳۹۱، «نقد و بررسی شگردها و ظرافت‌کاری‌های ادبی عظاملک جوینی در بیان حقایق تاریخی در تاریخ جهانگشای جوینی»، که حکایت‌ها و عبرت‌های پند آمیز را بررسی کرده است.

۵. شعبانی، امامعلی، مهرعلی تبار، حمیده، ۱۳۹۲، «حوادث و بلایای طبیعی در قرون میانی ایران»، مجله تاریخ اجتماعی، سال سوم، در این پژوهش حوادث و بلایایی مانند سیل، زلزله، خشک‌سالی، برف، سرما و طوفان در قرون ۳ تا ۷ ه. ق. بررسی و دسته بندی شده است.

افزون بر این‌ها پژوهش‌های دیگری نیز صورت گرفته است اما همان‌گونه که ملاحظه می‌شود هیچ تحقیق کامل و جامعی درباره وقایع مهم تاریخی در متون ادبی، بخصوص متون ادبی قرن ۴ تا ۸ ه. ق. صورت نگرفته است.

متن

۱. قحطی و خشک‌سالی

۱-۱. قحطی در زمان پادشاهی پیروز ساسانی (حدود سال ۴۶۰ م.)

در زمان پادشاهی «پیروز» اول، کشور ایران به مدت هفت‌سال بی‌پایی گرفتار قحطی و خشک‌سالی بزرگی شد. از گرسنگی آنقدر انسان و چهارپای مُرد و بر زمین افتاد که بر روی زمین جای قدم گذاشتن نبود. زمانی که «پیروز» اوضاع را این‌گونه دید، برای مقابله با این واقعه و جلوگیری از تلفات بیشتر، اقدامات کارسازی در پیش گرفت. او با تدبیر و اندیشه‌ای صحیح، در این مدت کشور را به خوبی اداره کرد. بخشیدن خراج و مالیات اولین قدم بود:

شهنشاه ایران چو دید آن شگفت خراج و گزیت از جهان برگرفت
(فردوسی، ۱۳۹۰، ج ۸: ۱۰)

اقدام بعدی، تقسیم آذوقه‌های درون انبارهای حکومتی بین مردم بود:

به هر سو که انبار بودش نهان ببخشید بر کهتران و مهان
(همان: ۱۰)

سپس شاه از بزرگان کشور خواست هرچه غله و آذوقه دارند یا گله و چهارپایی، بین مردم تقسیم کنند و تأکید کرد که بهای آن‌ها را به هر قیمتی که بخواهند، پرداخت خواهد کرد:

غله هر چه دارید پیدا کنید ز دینار پیروز گنج آکنید
هر آن کس که دارد نهانی غله و گر گاو و گر گوسفند و گله
به نرخی فروشد که او را هواست که از خوردنی جانور بی‌نواست
(همان: ۱۰)

«پیروز» به عمال حکومتی و مردم توانمند دستور داد انبارها را باز کنند و میان افراد نیازمند آذوقه، تقسیم کنند، هشدار بعدی این بود که اگر کسی به دلیل گرسنگی از بین برود، انباردار آن ناحیه را اعدام خواهد کرد. هفت سال از روزگار قحطی گذشت. مردم به جان آمدند. «پیروز» مردم را به بیابان خواند تا همه به درگاه خداوند دعا و تضرع کنند:

بفرمود تا خانه بگذاشتند به دشت آمد و دست برداشتند
همی باسماں اندر آمد خروش زبس مویه و درد و زاری و جوش

ز کوه و بیابان و از دشت و غار ز یزدان همی خواستی زینهار
(فردوسی، ۱۳۹۰، ج ۸: ۱۰)

گرایش به باورهای مذهبی و اعتقادی نکته بارزشی است که در حکومت پیروز ساسانی، بعد از کفایت‌های سیاسی تا حدی جلوی ادامه مصیبت را گرفت. باری پس از دعا و مناجات سرانجام در فروردین ماه سال هشتم، باران بارید و زمین سرسبز شد و این قحطی طولانی مدت به پایان رسید:

به هشتم بیامد مه فرودین برآمد یکی ابر با آفرین
همی در ببارید با خاک خشک همی آمد از بوستان بوی مشک
(همان: ۱۰)

در تاریخ بلعمی واقعه مذکور این چنین است:

«پس چون از مُلک او هفت سال بگذشت، باران از آسمان باز ایستاد به زمین عجم و آن سال قحط اندر جهان افتاد؛ [طعام تنگ شد و فیروز به هر شهری کس فرستاد و به همه نواحی نامه کرد که در خزانه‌ها بکنید و طعام همی خرید و به من همی فرستید و بفرمود که طعام از توانگران بستانید و به درویشان دهید... و خراج از مردمان برگرفت [سیاست و نیکویی کار بست و دو سال همچنان قحط بود سال دیگر فیروز] خواسته خویش بیرون آورد و به درویشان بخشید و هفت سال آن تنگی بماند، و او چنان بداشت که به همه پادشاهی وی از درویشان [جز] یک تن [کسی] از گرسنگی نمرد...» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۶۹).

در این جا گزارش بلعمی با فردوسی تفاوت محسوسی دارد. بلعمی معتقد است تنها یک تن از گرسنگی مُرد اما در گزارش فردوسی از تعدد کشته‌ها اعم از انسان و حیوان در زمین جای قدم گذاشتن نبود. اما آنچه در هر دو کتاب گزارش شده، سیاست پیروز ساسانی است که از رسیدگی و درایت او حکایت دارد.

در *زین الاخبار* هم آمده است: «چون فیروز به پادشاهی بنشست، با مردمان نکویی کرد، و به روزگار او قحط افتاد، اندر ایران شهر، و باران بازیستاد و هفت سال بر این جمله برداشت. و اندر همه پادشاهی او، هیچ جانوری از گرسنگی نمرد، و اندران تدبیر نیکو بکرد، و آنچه‌ان کرد، که دستوران خویش به اطراف همی فرستاد، و مال از خزینه همی داد، تا از ولایت‌های دیگر علف خریدندی و به ولایت او آوردندی، و بر رعیت دادندی تا هلاک نشدندی. و چون مال و خزینه به آخر رسید، پیش ایزد تعالی دعا کرد تا خدای تعالی قحط را از آن ولایت برداشت» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۷۹).

چنان که می‌بینید روایت گردیزی به بلعمی نزدیک‌تر است و در گزارش او همان یک تن کشته نیز وجود ندارد. مابقی همان سیاست و نیکوکاری شاپور است که همه بر آن متفق‌القولند.

به گفته تاریخ ایران کیمبریج، علاوه بر مصیبت قحطی در آن روزگار، دشواری جنگ با هپتالیان نیز دردی افزون بوده است: «قحطی و گرسنگی دیرپایی که به واسطه خشک‌سالی شدید شایع شده بود دولت ساسانی را با دشواری های تازه‌ای روبرو ساخت و تجدید دشمنی با هپتالیان برای پیروز نتایج مصیبت‌باری داشته است» (یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۹ ج ۳، بخش اول: ۲۴۶).

در کتاب *قحطی‌های ایران* نیز همین واقعه چنین گزارش شده است: «در زمان فیروز، سرزمین ایران هفت سال متوالی به خشک‌سالی و قحطی دچار شد. رودخانه‌ها و قنات‌ها و چشمه‌سارها خشک، و باغ‌ها و درختان بی‌ثمر گشت و پوشش گیاهی بیشه‌ها و دشت‌ها و تپه‌ها یکسره از میان رفت و حتی پرندگان و درندگان نابود شدند. چهارپایان و دواب از میان رفتند و یا به حدی ناتوان شدند که قدرت باربری نداشتند. آب دجله فرو نشست... فیروز به حکمرانان ولایات و شهرها فرمان داد که هیچ‌کس را به دادن باج و خراج مکلف نسازند و کسی را به سخره و بیگاری وادار نکنند» (ر.ک: کتابی، ۱۳۸۴: ۳-۴۲).

۱-۲- قحطی سیستان، اوایل قرن ۲ ه. ق.

در سال ۱۲۰ ه. ق. ولایت «سیستان» به قحطی بی سابقه‌ای دچار شد. این قحطی یک ساله، تلفات فراوانی برجای نهاد: «اندر سنه‌ عشرين و مائه [۱۲۰]، آب هیرمند خشک گشت و از بست و قحطی صعب پدید آمد اندر ولایت سیستان، و بست و مرگی بسیار بود، چنان‌که تجار و بزرگان و خداوندان نعمت بسیار بمردند، و یک سال بماند همچنان، تا اول سنه‌ احدی و عشرين و مائه، و مردمان اندرین سال بسیار مال، ضعف را دادند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۶). در قحطی سیستان نیز که یک سال ادامه یافت، از سختی و مرگ مردمان سخن رفته‌است و آنچه در روایات مشهود است، از مهرورزی مردم در حق تنگ‌دستان و ضعف حکایت دارد: «در این سال، در سیستان قحطی بی سابقه‌ای پدید آمد. مردمان غنی و مالکان، عمده‌ کندوهای ذخیره گندم و جو را می‌گشودند و [آن‌ها را] یا می‌فروختند و یا در راه خدا بذل می‌کردند» (کتابی، ۱۳۸۴: ۷۴).

۱-۳- قحطی سیستان، پایان قرن ۴ ه. ق.

«و اندر سال سنه‌ (کذا) اربع مائه، غله تنگ شد و قحط افتاد، و خرواری گندم به دویست و چهل درم شد، و مردمان را رنج رسید...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۵۸). در گزارش تاریخ سیستان، علاوه بر رنج و سختی مردم، گرانی عمده‌ترین تأثیریست که قحطی برجای گذاشته‌است. از میزان تلفات یا مدت زمان قحطی سخنی به میان نیامده‌است.

۱-۴- قحطی عظیم خراسان، اواسط قرن ۵ ه. ق.

حدود سال ۴۳۱ ه. ق. بر اثر بی‌تدبیری «سلطان محمود»، و آمد و رفت ترکان سلجوقی و جنگ‌های پیاپی، اوضاع شهرهای ناحیه «خراسان» (نیشابور، توس، سرخس...) بسیار نابسامان شد: «نیشابور این بار نه چنان [بود که] دیده بودم که همه خراب گشته [بود] و اندک مایه آبادانی مانده و منی نان به سه درم و کدخدایان سقف‌های خانه‌ها بشکافته و بفروخته و از گرسنگی بیشی با عیال و فرزندان بمرده و قیمت ضیاع بشده و درم به دانگی باز آمده... و چنین قحط به نیشابور یاد نداشتند و بسیار مردم بمرد و لشکری و رعیت» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۹۳۸، کتابی، ۱۳۸۴: ۷۰-۷۱).

بیهقی تأثیرات این قحطی را خرابی شهر، گرانی، بی ارزش شدن زمین‌های زراعتی و مرگ مردمان اعم از لشکری و رعیت دانسته‌است. به گواه او حتی ثروتمندان مجبور به شکافتن و فروختن سقف خانه‌هایشان شده‌اند. او هم‌چنین در جای دیگری از تاریخش گفته‌است: «و امیر از نیشابور حرکت کرد بر جانب طوس، روز شنبه دو روز مانده از جمادی الاخری، دهم نوروز [به] راه ده سرخ، و به صحرا فرود آمد بر سر راه‌های سرخس و نسا و بادرود و استوا و نیشابور... و حال نرخ به جایگاهی رسید که منی نان، به سیزده درم شد و نایافت، و جو خود کسی به چشم نمی‌دید. و طوس و نواحی آن را بکنند و از هر کس که منی غله داشت، بستند و سوری آتش در این نواحی زد. و مردم و ستور بسیار از بی‌علفی بمرد؛ که پیدا بود که به گیاه زندگی چند بتوانستند کرد. و کار به جایی رسید که بیم بود که لشکر، از بی‌علفی خروجی کردی و کار از دست بشدی... . امیر از آنجا حرکت کرد بر جانب سرخس، روز شنبه نوزدهم شعبان، و تا سرخس رسیدیم، در راه چندان ستور بیفتاد که آن را اندازه نبود. و مردم همی غمی و ستوه ماندند، و از بی‌علفی و گرسنگی. آن‌جا رسیدیم، در راه چندان ستور بیفتاده یک روز مانده از شعبان؛ شهر خراب و بیاب بود و شاخی غله نبود و مردم همه گریخته؛ و دشت و جبال گویی سوخته‌اند، هیچ گیاه نه. مردم متحیر گشتند، و می‌رفتند و از دور جای گیاه پوسیده می‌آوردند که [به] روزگار گذشته باران آن را در صحرا انداخته بود، و آن را آب می‌زدند و پیش ستور می‌انداختند یک دو دم بخوردی و سر برآوردندی و می‌نگریستندی تا از گرسنگی هلاک شدند، و مردم پیاده‌رو را حال از این بدتر بود» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۹۴۲-۹۴۳).

شدت روزگار قحطی کاملاً از سخنان بیهقی پیداست، غم و اندوه مردم، تلف شدن بسیاری از ستوران و چهارپایان که حتی نویسنده زبانش از تعداد تلف‌شدگان قاصر است و تنها به لفظ «چندان» قناعت می‌کند، آب زدن گیاهان خشک در راه افتاده، آن هم فقط برای مدتی کوتاه که بتواند چهارپایی را زنده نگه دارد، همه گویای وضع رقت‌بار مردم خراسان است. نکته متفاوتی که این بار در کلام بیهقی تازه می‌نماید احتمال خروج سپاهیان است. لشکریان چیزی نمانده از گرسنگی بر امیر خود شورش کنند، ازین رو محمود غزنوی را زیرکانه از حمله سپاهیان نجات می‌دهند. چنان که در آغاز گزارش هم می‌بینید علت این قحطی عظیم، بی‌تدبیری پادشاه و جنگ‌های پیاپی است، هم ازین‌روست که سپاهیان قصد شورش و احیاناً ترور محمود غزنوی را داشته‌اند.

۱-۵- قحطی اصفهان، اواسط قرن ۵ ه. ق.

شهر «اصفهان»، به دلیل موقعیت جغرافیایی، اوضاع اقلیمی و قرار گرفتن در چهار راه حوادث تاریخی، بارها با قحطی و خشک‌سالی مواجه بوده است. قحطی مزبور نیز بر اثر محاصره یک ساله «اصفهان»، توسط «طغرل» سلجوقی، پدید آمد. «ناصرخسرو» در سفرنامه خود این قحطی را این‌گونه نقل می‌کند: «و چون سلطان طغرل بیک... آن شهر گرفته بود مردی جوان آن‌جا گماشته بود نیشابوری... و سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ نخواهد. و او بر آن می‌رفت. و پراکندگان همه روی به وطن نهاده بودند... و پیش از رسیدن ما قحطی عظیم افتاده بود. اما چون ما آن‌جا رسیدیم، جو می‌درویدند، و یک من و نیم نان گندم، به یک درم عدل و سه من نان جوین هم. و مردم آن‌جا می‌گفتند هرگز بدین شهر، هشت من نان، کمتر به یک درم کس ندیده است» (ناصرخسرو، ۱۳۶۷: ۱۱۷-۱۱۸). این بار نیز افزون طلبی امیر سلجوقی و محاصره شهر، سبب قحطی اصفهان شده است. و برای همین هم با مسلط شدن او بر شهر اصفهان اگرچه اوضاع شهر و کشت و کار کمی رو به بهبود نهاده، با وجود این زمانی که ناصرخسرو ازین شهر دیدار می‌کند هم چنان گرانی وجود دارد. در گزارش ناصرخسرو نکته قابل توجه دیگری وجود دارد و آن هم بازگشت مهاجرانی است که در روزگار سختی از وطن خود گریخته‌اند و این خود یکی از صدماتی است که قحطی بر زندگی مردم داشته و پراکنده شدن مردم نیز بی‌رونقی مضاعف شهر را در پی داشته است.

۱-۶- قحطی اصفهان، قرن ۶ ه. ق.

در یکی از قصاید «جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی»، شاعر قرن ششم، از قحطی هولناکی یاد شده که در زمان حیات نامبرده، در «اصفهان» روی داده است. اگرچه زمان دقیق وقوع این قحطی مشخص نیست، ولی قدر مسلم این است که قحطی مزبور، قبل از سال ۵۸۸ ه. ق. - زمان درگذشت شاعر - بوده است. (کتابی، ۱۳۸۴: ۷۹)

این قصیده در مدح شهاب‌الدین خالص و شکایت از قحطی «اصفهان» است. شاعر ابتدا به مدح شهاب‌الدین می‌پردازد و سپس به این واقعه دردناک اشاره می‌کند. از زبان او شدت این حادثه به حدی است که برخلاف روزگاران گذشته، حتی انصاف و مروت هم در میان مردم از بین رفته است، این درحالی است که در گذشته ثروتمندان به رضای خود یا امر حکومت به نیازمندان و تنگ‌دستان توجه و محبت داشتند:

حال جهان ز نظم بیفتاد لاجرم مردم دگر شدند و دگر گشت کار و بار
 نه با کسی مروت و نه با کسی کرم نه با کسی تواضع و نه با کسی وقار
 دور از تن تو دنیا در نزع افتاد این واپسین دم است و به آخر رسید کار
 (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

به دلیل مرگ و میر و فقر و تنگدستی، مردم مضطرب و پریشانند. نه از خاک گیاهی می‌روید و نه درختان ثمری می‌دهند. از شدت گرما و کمبود آب، گویی سطح زمین همانند تابه‌ای است که مردمان چون ماهی در آن بریاندند: از سیل مرگ عرصه عالم در اضطراب وز رنج فاقه کافه مردم در اضطراب شد خاک‌ها بخیل و نیروید از او نبات شد شاخ‌ها عقیم و نیروید از او ثمار از آتش تموز و از بی‌آبی جهان شد تابه‌های ماهی هر صحن روزگار (همان: ۲۰۷)

در این روزگار، نان هم چون آب حیات شده و مردم اسکندروار به دنبال آن می‌گردند. چهارپایان از گرسنگی و در آرزوی کاه، بر آخر تلف می‌شوند. به گفته شاعر بخیلی آسمان مثل سنگ‌دلی خلق است. بادی که انتظار خنکی از آن می‌رود صفت- آتش گرفته و آب خشک و خاکسار شده است (ر.ک: همان: ۲۰۷-۲۰۸).

در ادامه، توصیفات از این هم دقیق‌تر و دردناک‌تر می‌شود... کسانی که درآمد شهر متعلق به آنان بود، حالا خود، به دنبال پاره‌ای نان سرگردانند. آنان که از ناز و نعمت، حلوا و مرغ هم نمی‌خوردند، اکنون برای این که از گرسنگی نمیرند، به دنبال مردارند. آن‌ها که لباس و جواهر نفیس می‌پوشیدند، حالا لخت و عریان شده‌اند و هیچ لباسی برای پوشیدن نمی‌یابند:

و آن کس که او شهر به نان پاره داشتی از حرص پاره‌ای نان چون زیر کشته زار
و آن کس از تنعم حلوا نخورد و مرغ مردار خوار گشت و چو مردار گشت خوار
عورت برهنه عورت پوشی نیافته آن کس که از مرصع می‌داشت گوش وار
(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۰۸)

اوضاع از آن‌چسه گفته شد وخیم‌تر است:

فرزد هم‌چو سگ شده مادرگزی و شوخ مادر چو گربه گشته جگر خای و بچه خوار
این خون و گوشت خورده از آن کش چوخون و گوشت و آن گوشه جگر ز جگر گوشه گربه وار
آن از پی گیاهی با خور به گفت‌وگویی وین بهر استخوانی با سگ به کارزار
بر شاه‌راه شهر و زوایای کوچه‌ها ده ده نهاده مُرده ده روزه بر قطار
این خون همی مکید ز پستان به جای شیر و آن هم چنان که خرما خایید نوک خوار
(همان: ۲۰۸)

تاکنون از گرانی، گرسنگی، مرگ، و مهاجرت مردم سخن رفته بود. اینک جمال‌الدین عبدالرزاق از مسائلی پرده برمی‌دارد که تاکنون کسی به آن‌ها اشاره نکرده است. خوردن گوشت یک‌دیگر، آن هم مادر و فرزند در روزگار قحطی! گزارش *راحه‌الصدور/ما* در این باره بسیار ساده و موجز است: «و قحطی که از بدایت سنه سبعین [و خمسمایه] تا غایت وقت در اصفهان و نواحی آن بوده بود، دمار از روزگار صغار و کبار برآورده بود، و اهل بیوتات شریفه و خاندان‌های قدیم، خوار و خاکسار شد» (راوندی، ۱۴۶۴: ۳۹)

۱-۷- قحطی سمرقند، اوایل قرن ۶ ه. ق.

«احمد بن سلیمان» حاکم «سمرقند»، در سال ۵۲۴ ه. ق. از پرداخت خراج به سلطان سنجر سلجوقی، امتناع کرد. «سنجر» نیز به «سمرقند» لشکر کشید و آن دیار را محاصره کرد. به علت قطع ارتباط با اطراف و کمبود آذوقه، مردم گرفتار قحطی و در پی آن وبا شدند و اکثر آنان به دام مرگ افتادند... تاریخ‌گزیده، واقعه مزبور را این‌گونه روایت می‌کند: «در سنه اربع و عشرين و خمس مائه [۵۲۴]، صاحب سمرقند مخالف سلطان سنجر شد و خراج نمی‌داد. سلطان به حرب او رفت و سمرقند

محصور گردانید تا مردم به سختی رسیدند و از قحط و وبا بیشتر تلف شدند» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۴۴۸-۴۴۹). این قحطی نیز هم چون قحطی دوره ناصر خسرو در اصفهان، ریشه در عوامل سیاسی داشت نه بلایای طبیعی، و مردمان در حقیقت طعمه زیاده خواهی شاهان و امیران ترک شدند.

۸-۱- قحطی در قرن ۶-۷ ه. ق.

در دیوان «اثیر اومانی»، شاعر سده ۶ و ۷ ه. ق.، قصیده‌ای با ردیف گندم وجود دارد که حاکی از گرانی گندم و قحطی است. هر چند اطلاعاتی درباره زمان و مکان این واقعه وجود ندارد، ولی قدر مسلم این است که واقعه مزبور در زمان حیات شاعر- نیمه دوم قرن ۶ و نیمه اول قرن ۷ رخ داده است. در مقدمه‌ای که «امید سُروری» و «عباس بگ‌جانی» بر دیوان اشعار وی نوشته‌اند به این واقعه چنین اشاره می‌شود: «اثیر» یک قحطی را نیز تجربه و توصیف کرده که به خوبی می‌توان بازتاب و تأثیر آن را بر زندگی وی مشاهده کرد» (دیوان اثیر اومانی، (مقدمه)، ۱۳۹۰: ۳۵).

دلم چون جو شد از تیمار گندم	ندانم تا چه سازم چار گندم
خود از روی زمین ببرد گویی	به داسِ مه، سپهر آثار گندم
قرین خوشه پروین شود گر	شود زین سان به بالا کار گندم...
شوم چون مورچه گر راه یابم	دو صد فرسنگ بر هنجار گندم...

(اثیر اومانی، ۱۳۹۰: ۲۸۷-۲۸۸)

این شعر نیز گرچه به جزئیات زیادی اشاره نمی‌کند اما پیداست تا چه حد روزگار سخت، و مردم حتی در تهیه گندم در مضیقه بوده‌اند.

۹-۱- قحطی فارس، اواخر قرن ۷ ه. ق.

سال ۶۹۸ ه. ق. به علت نباریدن باران، آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها خشک یا بسیار کم شد. چون آب کافی وجود نداشت، کشتزارها از بین رفتند و کشاورزان محصولی برداشت نکردند. از جمله مناطقی که گرفتار قحطی شد، «فارس» و حوالی آن بود که افراد زیادی در این ناحیه از گرسنگی جان خود را از دست دادند. این واقعه در تاریخ *وصاف الحضرة*، این گونه روایت می‌شود: «در تاریخ روز سه‌شنبه هجدهم ماه رجب سال ۶۹۸ از روی حساب نجومی، مقارنه مریخ و زحل بود و این قران از آثار نحس فراوان است. در آغاز این سال باران نبارید و آب جیحون، دجله، فرات و نیل نقصان یافت و خلق در سختی افتادند. مخصوصاً در فارس حاصلی نروید و مردم بسیاری از گرسنگی مردند، چنان‌که مدت چهل روز هیچ کس رنگ نان ندید» (وصاف الحضرة، ۱۳۷۲: ۱۹۷).

وصاف الحضرة گناه این قحطی را به گردن نحوست فلکی می‌اندازد. در این قحطی نیز مردم بسیاری جان می‌دهند و مردم تا چهل روز رنگ نان به خود نمی‌بینند

۱۰-۱- گرانی و قحطی قهستان و بیرجند، قرن ۷ ه. ق.

در دیوان «حکیم نزاری قهستانی»، شاعر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم ه. ق.، باز هم قصیده‌ای با ردیف گندم وجود دارد که از گرانی گندم و قحطی نان در «قهستان» و «بیرجند» در زمان حیات شاعر حکایت می‌کند. یکی از علل این قحطی، هجوم ملخ از «خراسان» به سمت «قهستان» است. بنا بر قول «مظاهر مصفا»، شاعر، این قصیده را در شکایت از گرانی گندم ساخته است. بی‌سر و سامانی، بی‌نانی، هجوم ملخ از «خراسان» به «قهستان»، قحط نان، احتکار گندم در انبارها و دریغ از محتاجان در روزگاری که گندم به بهای ایمان و نرخ جان نفروشد. گرانی بار معیشت را بر دوش فقیران و محتاجان بر گرده خود می‌یابد و از گزند ملخ بر ملک «قهستان» به رنج می‌افتد. (نزاری، (مقدمه)، ۱۳۷۱: ۱۳۱)

«حکیم نزاری قهستانی» در دیوان اشعار خود، این واقعه را این گونه به تصویر می‌کشد:

کی شود باز به نرخ گل اشنان گندم	که ببرد آب‌رخ از گوهر عمان گندم
شد ز اندیشه بی‌نانی جو جو دل من	زان که کرده است مرا بی‌سر و سامان گندم
نان و ایمان نه در افواه خلایق باشد	می‌فروشد و نیابند به ایمان گندم
ملخی خرد برآمد ز خراسان و بخورد	بی‌محابا همه ملک قهستان گندم...
چون بود حادثه مستولی و آفت غالب	گر به جان نیز بیابی بود ارزان گندم...

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۱۳۱)

«حکیم نزاری» در قصیده دیگری، از هجوم آفت ملخ در «بیرجند» یاد می‌کند و پیامدهای آن را که خرابی کشت و زرع و در پی آن فریاد و فغان مردم است، این بار به شکلی طنزگونه به تصویر می‌کشد:

چه دهم شرح بیرجند و ملخ	از سیه رود خود مپرس ای اخ
بیرجندی چو بوستان ارم	از ملخ شد چو بوم شوره و شیخ
هم چو امواج بحر لشکرشان	متعاقب همی رسد دخ دخ
از بس افغان و ناله و فریاد	مردمان را فرو گرفت پلخ
از حبوبات در همه کشمان	نیست چندان که در کشند به فخ...

(همان: ۱۵۰)

۱-۱۱- قحطی ساوه، اواسط قرن ۸ ه. ق.

در دیوان «سلمان ساوجی»، هم قصیده‌ای وجود دارد که در آن شاعر، خبر از قحطی و وبا در ساوه می‌دهد. این واقعه در اواسط قرن ۸ ه. ق. اتفاق افتاده، ولی تاریخ دقیق آن مشخص نیست. شاعر ابتدا از آبادانی شهر سخن می‌گوید، سپس اوضاع نامناسب شهر، بعد از وقوع قحطی را به تصویر می‌کشد. تا زمان سرودن این شعر ظاهراً سه سال این قحطی و وبا ادامه داشته است:

ساوه شهری بود، بل بحری پر از گوهر که بود	اصل او را معجز مولود احمد یادگار...
در شمال فصل تابستان او، برد شتا	در مزاج آذر و آبان او، لطف بهار
هیچ تشویشی در او نابوده جز در زلف دوست	هیچ بیماری در او ناخفته الا چشم یار...
بود از خوبی سوادش چون سواد خال جمع	وز پریشانی شده چون زلف خوبان تار
بقعه‌ای بینی چو دریا در تموج ز اضطراب	مردمی در وی چو در دریا غریق اضطرار
عین گستاخی است گفتن در چنین حضرت به شرح	آنچه در وی رفت از قحط و وبا پیرار و پار
قحط تا حدی که مرد از فرط بی‌قوتی چو شمع	چشم خود را سوختی در آتش و بردی به کار
شب همه شب تا سحر بر ناله‌های رود زن	خون شوهر می‌کشد از کاسه سر چون عقار
هر دم از شوق سر پستان مادر می‌گرفت	در دهان پیکان خون‌آلوده طفل شیرخوار...

(سلمان، ۱۳۷۶: ۱۰۲-۱۰۳)

۲- زلزله

۱-۲- زلزله سیستان، اوایل قرن ۲ ه. ق.

در فاصله زمانی بین سالهای ۱۱۱ تا ۱۲۰ (ه. ق) زمین لرزه‌ای بی مانند ولایت «سیستان» بویژه مرکز آن ولایت، شهر «زرنگ»، را ویران کرد (ر. ک. امبرسیز و ملویل ۱۳۷۰: ۱۳۰). در تاریخ سیستان درباره این واقعه می‌خوانیم: «و اندر ولایت عبدالله بن بلال به سیستان زلزله صعب آمد که کس چنان ندیده بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۳۷). چنان که ملاحظه می‌شود، درباره این زمین لرزه توضیح چندانی داده نشده است، جز این که کسی مانند آن را ندیده است. از شمار کشته‌ها و میزان خرابی خبری نیست.

۲-۲- زمین لرزه نسا، اواسط قرن ۴ ه. ق.

در سال ۳۳۱ (ه. ق) زمین لرزه‌ای در منطقه «نسا»، روستاهای بسیاری را ویران کرد و بیش از ۵۰۰۰ تن کشته برجای نهاد (ر. ک. امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۳۶). در زین الاخبار، در مورد این حادثه چنین می‌خوانیم:

«و اندر ذی الحجه سنه احدی و ثلثین و ثلث مائه [۳۳۱]، زلزله خاست به ناحیت نسا، و بسیار ده‌ها را ویران کرد، و افزون از پنج هزار مردم زیر گل شدند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۰). این زمین لرزه نیز به ویرانی روستاها که در واقع جزو آسیب‌پذیرترین نقاط بوده و کشته شدن پنج هزار نفر انجامیده است. توضیح بیشتری در این حادثه به چشم نمی‌خورد.

۲-۳- زلزله تبریز، اواسط قرن ۵ ه. ق.

در سال ۴۳۴ (ه. ق) زمین لرزه مهیبی در «تبریز» رخ داد که بخشی از شهر را کاملاً ویران کرد و خرابی‌ها و تلفات فراوانی برجای گذاشت، به گونه‌ای که گفته می‌شود ۴۰۰۰۰ آدمی را به کام مرگ کشانده ناست. این واقعه در سفرنامه ناصر خسرو این گونه نقل شده: «مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد، شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربع مائه (۴۳۴)، و در ایام مسترقه بود و پس از نماز خفتن. بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند» (ناصر خسرو، ۱۳۶۶: ۷۱). قطران تبریزی، سراینده مشهور قرن پنجم، از وقوع چنین رویدادی در زادگاه خویش متأثر می‌شود و در دو قصیده طولانی، این واقعه را توصیف می‌کند. قصیده اول در مدح ابونصر مملان (از پادشاهان آذربایجان و ممدوحان شاعر) است. شاعر ابتدا تبریز پیش از وقوع زلزله را برای خواننده ترسیم می‌کند، این که در همه دنیا از لحاظ امنیت، زیبایی و دارایی، شهری مانند «تبریز» نبود و مردم این شهر همه با ناز و کام دل خود، هر کس به کاری مشغول بودند:

نبرد شهر در همه آفاق خوش‌تر از تبریز
 ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش
 به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال
 ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
 در او به کام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل

(قطران، ۱۳۶۲: ۲۰۸-۲۰۹)

وقوع زلزله باعث شکافته شدن زمین، نابودی گیاهان و به حرکت درآمدن کوه‌ها می‌شود. خانه‌هایی که از بلندی و عظمت سر به آسمان داشتند، فرومی‌ریزند. درختان تنومندی که شاخ آن‌ها به هلال ماه می‌رسید اکنون هیچ اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود. مردم بازمانده نیز بسیار ضعیف شده‌اند و جز ناله و اندوه مرهمی ندارند. همه مردم از این واقعه رنج دیده‌اند و هیچ کس، دیگری را دل‌داری نمی‌دهد. بدتر از این، هر لحظه زمین به لرزه درمی‌آید:

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بخار و رونده گشت جبال

بسا سرا که بامش همی بسود فلک
بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
یکی نبود که گوید به دیگری که مموی
یکی نبود که گوید به دیگری که منال
ز رفتگان نشنیدم کنون یکی پیغام
ز ماندگان نینم کنون بها و جمال
گذشت خواری لیک این از آن بود بدتر
که هر زمان به زمین اندر اوفتد زلزال

(قطران، ۱۳۶۲: ۲۰۹-۲۱۰)

قصیده دوم نیز در مدح «ابونصر مملان» و پسرش است. شاعر همانند قصیده اول، با ابیاتی غرّاء، چشم اندازی از شکوه و آبادانی «تبریز» به تصویر می‌کشد. و سپس به توصیف ویرانی شهر می‌پردازد:

شهری به دو صد سال برآورده به گردون
خلقی به دو صد سال در او ساخته ایوان
مردمش همه دست کشیده از بر پروین
باروش همه بار کشید از سر کیوان
آن خلق همه گشت به یک ساعت مرده
و آن شهر همه گشت به یکساعت ویران

(همان: ۲۴۹)

زیارویان در خاک به ساعتی مدفون می‌شوند و بسیار خانه مجلل، مانند روضه رضوان، به قعر زمین فرو می‌رود. کسانی که خانه‌ای پر از نعمت و دکانی پر از مال و ثروت داشتند، امروز به خاطر تکه‌ای نان، جان و تن خود را می‌فروشند. شهری که پر از نان و آب بود، حالا مردمش در گرسنگی و تشنگی به سر می‌برند:

آنان که پر از نعمت‌شان بُد همه خانه
آنان که پر از خواسته‌شان بُد همه دکان
امروز همی تن بفروشد به یک دانگ
و امروز همی جان بفروشد به یک نان
شهری همه پر نان و در او خلق گرسنه
جائی همه پر آب و در او مردم عطشان

(همان: ۲۴۹)

قطران می‌گوید: آنان که از بین رفتند از درد و رنج این مصیبت‌رهای پیدا کردند ولی کسانی که زنده مانده‌اند در غم و اندوه به سر می‌برند. بازماندگان از درد و رنج، روی خود را با چنگ می‌خراشند و پشت دست خود را با دندان‌ها می‌گزند. (همان: ۲۵۰)

شاعر در این بخش از قصیده می‌گوید: شدت این حادثه آنقدر بود که مانند روز قیامت، هیچ کس به فکر دیگری نبود. حتی مادر از فرزندش و عاشق از معشوقش یاد نمی‌کرد. پیش از این واقعه هیچ کس در همه دنیا همانند این، زلزله‌ای را ندیده و نشنیده بود:

مادر ز فزع یاد نیاورد ز فرزند
عاشق ز جزع یاد نیاورد ز جانان
چون روز جزا آن نه همی خورد غم این
چون روز پسین این نه همی خورد غم آن
و از انده بی‌نانی و بی‌جامگی امروز
آجال چو آمالش نمانده شده انسان؟
ز آن‌گه که پدیده آمده عالم را بنیاد
ز آن‌گه که پدید آمده گیتی را بنیان
این زلزله نشنید کس اندر همه گیتی
وین ولوله نادید کس اندر همه کیهان..

(قطران، ۱۳۶۲: ۲۵۰)

در کتاب تاریخ زمین لرزه های ایران می‌خوانیم: «زمین لرزه فاجعه در اواخر عصر پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۴۳۴ در تبریز روی داد. بخشی از شهر کاملاً ویران شد و بخشی از آن آسیبی ندید. گفته شده است که ۴۰۰۰۰ تن جان خود را از دست دادند» (امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۳۸).

۲-۴- زلزله همدان، اواخر قرن ۶ ه. ق.

در دیوان «اثیر اومانی»، قصیده‌ای وجود دارد که به توصیف زلزله‌ای در «همدان» می‌پردازد. «اثیر» هنگامی که در «همدان» در دربار «علاءالدوله‌ها» بوده است، زلزله بزرگی را تجربه می‌کند. بر اساس توصیف وی، این واقعه در فصل زمستان رخ داده، عواقب آن تا دو هفته ادامه یافته و باعث از بین رفتن بسیاری از مردم شده است:

عجب مدار که گوی زمین بی سر و پا چو جرم چرخ بجنبید به مقتضای قضا...
در این دو هفته که شد جنبش زمین دیدی که خون خلق هدر کرده بود و خانه هبا...
نهیب زلزله و جنبش پیاپی او چنان ز جایگه خود بیرده بود مرا
که شب ز سیر ستاره خیال می‌کردم که چرخ را مگر از هم شود اجزا...
ز بیم، زهره کوه آب گشت چون ناگاه به گوش صخره صمّا رسیدش این آوا...
(اثیر اومانی، ۱۳۹۰: ۱۵۴-۱۵۷)

در تاریخ زمین لرزه‌های ایران، این واقعه ثبت شده ولی به جزئیات آن اشاره‌ای نشده است: «لرزه نیرومندی در همدان حس شد... این یک رویداد محلی بود که در شهر بیم و هراس برانگیخت... زمینه‌ای که این رویداد در آن ثبت شده است تاریخ آن را در فاصله ۵۸۸-۵۸۷/ نوامبر ۱۱۹ تا ژوئن ۱۱۹۲ معین می‌کند» (امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۴۳ و ۴۹۲).

۲-۵- زلزله نیشابور، اوایل قرن ۷ ه. ق.

سال ۶۰۵ ه. ق) در ناحیه خراسان خاصه شهر «نیشابور»، زمین لرزه فاجعه‌باری اتفاق افتاد. بیشتر شهر را خراب کرد، تلفات زیادی بر جای گذاشت و پس لرزه‌های این زلزله تا دو ماه ادامه داشت. در تاریخ‌گزیده می‌خوانیم:

«در سنه خمس و ستمائه [۶۰۵]، در نیشابور زلزله عظیم افتاد. دو ماه پیاپی هر شبانه‌روزی چند بار زلزله بود؛ چنان‌که از عمارت اثر نماند به گوشه دیگر شهری کردند» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۴۹۰).

گزارش تاریخ زمین لرزه‌های ایران هم چنین است: «در سال ۶۰۵ ه. ق. زمین لرزه فاجعه‌باری، که سرتاسر بخش بزرگی از خراسان باختری حس شد، منطقه نیشابور را تقریباً به کلی ویران کرد. شمار بسیار اندکی از ساختمان‌ها در نیشابور توانستند در برابر لرزه ایستادگی کنند... در مجموع، پیرامون ۱۰۰۰۰ تن کشته شدند. پس لرزه‌ها به مدت دو ماه دنباله داشت و شهر نیشابور دگر باره بر همان جایگاه ساخته شد» (امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۴۴).

۲-۶- زلزله نیشابور، اواسط قرن ۷ ه. ق.

به گزارش حمدالله مستوفی، شصت و چهارسال بعد از زلزله سال ۶۰۵ زلزله دیگری در نیشابور اتفاق می‌افتد که به خرابی شهر منجر می‌شود. (مستوفی، ۱۳۸۱: ۴۹۰). در زلزله سال ۶۶۹ ه. ق) پانزده شبانه روز، پس لرزه‌های آن به طول می‌انجامد. جامع التواریخ، این واقعه را این‌گونه نقل می‌کند: «در نوزدهم صفر سنه تسع و ستین و ستمائه [۶۶۹]، به وقت صبح زلزله به نیشابور بود، آن چنان‌که از بیم زلزال در تصور نیامدی که در کوه‌ها سنگی بر سنگی بماند، یا در دشتی کلوخی در عرصات هوا متفرق نگردد. و مدت پانزده شبانه روز، هر ساعت زمین حرکت کردی» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، ج ۱: ۶۶۵).

تاریخ زمین لرزه‌های ایران، این واقعه را این‌چنین روایت می‌کند: «در بامداد ۱۹ صفر ۶۶۹، زمین لرزه فاجعه باری در نیشابور روی داد، حومه پیشین شهر، شادیاخ و شماری روستا را ویران کرد و ۱۰۰۰۰ تن از مردم از میان رفتند. به همه

ساختمان‌های عمده، از جمله مناره مسجد جامع، زیان رسید. پس لرزه‌ها تقریباً بدون وقفه به مدت دو هفته دنباله داشت» (امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۴۵).

۲-۷- زلزله تبریز، اواسط قرن ۷ ه. ق.

زمستان سال ۶۷۱ ه. ق.، زلزله مهیبی در «تبریز» رخ داد. این واقعه حدود چهار ماه ادامه داشت و خسارت‌های زیادی به مردم وارد ساخت: «در شهور سنه احدی و سبعین و ستمائه [۶۷۱]، در صمیم زمستان به مروسه تبریز زلزله عظیم حادث شد و تا چهار ماه، گاه‌گاه زمین حرکت می‌کرد» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، ج ۱: ۶۶۵). در جای دیگر از این کتاب می‌خوانیم: «در تاریخ احدی سبعین و ستمائه [۶۷۱]، در زمستان به تبریز زلزله سخت حادث شد، چنان‌که سر مناره‌ها افتاد و بسیاری از خانه‌ها خراب شد» (همان، ج ۲: ۷۶۷-۷۶۸).

۳- نزولات جوئی

۳-۱- تگرگ سیستان، اوایل قرن ۵ ه. ق.

در سال ۴۲۰ ه. ق.، ولایت «سیستان» با تگرگ بسیار سنگینی مواجه شد که یکی از پیامدهای آن تلف شدن پرندگان فراوان بود: «و اندر سنه عشرين تگرگ بسیار آمد به سیستان، چنان‌که مرغان اندر زره بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود، و یکی از آن تگرگ برکشیدند ده درم سنگ بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۶۱). بارش تگرگ، هریکی به وزن تقریباً ده مثقال در ولایت زره سیستان حادثه‌ای است که به گزارش فوق، بالای جان پرندگان این منطقه شده‌است.

۳-۲- سیل غزنین، اوایل قرن ۵ ه. ق.

گزارش سیل در تاریخ بیهقی یکی از بخش‌های ناب تاریخی است که از نظر ادبی هم خاص و جالب توجه است. آغاز این گزارش با اصطلاحات خاص بیهقی، بسیار دلنشین می‌نماید و در بادی امر از روزی لطیف و به یادماندنی حکایت دارد: «روز شنبه نهم ماه رجب میان دو نماز، بارانکی خورد خورد می‌بارید، چنان‌که زمین ترگونه می‌کرد». مخاطبی که این حکایت را نخوانده باشد، باور ندارد که بارانک خردخردی که زمین را ترگونه می‌کند، در ادامه سیلی مهیب را در پی داشته باشد. ظاهراً گله‌دارانی هم که در میان رود فرودآمده‌اند باران خردخرد را زیاد جدی نگرفته‌اند: «گروهی از گله‌داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدان‌جا بداشته، هرچه گفتند: از آن‌جا برخیزید که محال بود بر گذر سیل بودن، فرمان نمی‌بردند، تا باران قوی‌تر شد، کاهل‌وار برخاستند و خویش را به پای آن دیوارها افکندند که به محلت دبه آهنگران پیوسته‌است و نهفتی جُستند، و هم خطا بود، و بیارامیدند و بر آن جانب رود که سوی افغان شال است بسیار استر سلطانی بسته بودند در میان آن درختان تا آن دیوارهای آسیا، و آخرها کشیده و خرپشته زده و ایمن نشسته؛ و آن هم خطا بود، که بر گذر سیل بودند...» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۱۰-۴۱۱).

سیل ناگهان از راه رسید: «درخت بسیار از بیخ بکنده می‌آورد و مغافصه در رسید. گله‌داران بجستند و جان را گرفتند و هم چنان استر داران، و سیل گاوان و استران را در ربود و به پل رسید و گذر تنگ، چون ممکن شدی که آن چنان زغارو درخت و چهارپای به یک بار بتوانستی گذشت؟ طاق‌های پل را بگرفت، چنان‌که آب را گذر نبود و به بام افتاد، مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می‌درسید، و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد، چنان‌که به صرافان رسید و بسیار زیان کرد؛ و بزرگتر هنر آن بود که پل را با دگانه‌ها از جای بکند و آب راه یافت.» (همان).

به گواه بیهقی، این سیل خسارت بسیار زیادی به بار آورد. اما از طلا و نقره و لباس‌هایی که سیل با خود آورد، عده‌ای بینوا به نوا رسیدند: «و این سیل بزرگ مردمان را چنان زیان کرد که در حساب هیچ شمارگیر نیاید... و از چند ثقه زاولی

شنودم که پس از آن که سیل بنشست، مردمان زر و سیم و جامه تباہ شده می یافتند که سیل آن جا افکنده بود، و خدای، عَزَّوَجَلَّ، تواند دانست که به گرسنگان چه رسید از نعمت» (همان). در این سیل مهیب عده ای خسارت دیدند، برخی گرسنه هم به نوایی رسیدند. پل عظیم شهر ویران شد اما نیکوکاران به جای آن پلی دیگر بنا کردند.

۳-۳- سیل سیستان، اواسط قرن ۷ ه. ق.

سال ۶۴۱ ه. ق) سیلاب بسیار مهیبی ولایت «سیستان» را در بر گرفت، به طوری که به مدت سه ماه مردم با کشتی رفت و آمد می کردند. این سیلاب تلفات و خسارات فراوانی را به مردم وارد کرد: «آمدن سیلاب در ولایت سیستان چنان که در کناره خندق و حوالی شهر یک نیزه بالا آب می رفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت، و در طرف مشرق تا پای کوه دزدان، و در شمال تا پای کوه فراه، و در جنوب تا حدود مکران، بدین منوال آب بود، و از شهر مدت سه ماه بر کشتی می باید شد، و درین مدت در خندق هشت مرد غرق شدند، و در حوالی ولایت درین سیلاب قرب سیصد آدمی از مرد و زن و بسیار چهار پای هلاک گشتند، و اغلب غله سیستان را آب ببرد، در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ششصد و چهل و یکی» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۹۸).

۳-۴- سرمای همدان در اواسط قرن ۶ ه. ق.

در سال ۵۶۹ ه. ق) و زمان سلطنت «ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی»، پادشاه از «ساوه» به سمت همدان حرکت کرد. بین راه به علت سرمای شدید تعداد انبوهی از لشکریان از بین رفتند. در *راحه الصدور* به این واقعه این چنین اشاره می شود: «و سلطان (ارسلان بن طغرل) از ساوه روی به همدان نهاد و بسیار خلق از سرما هلاک شدند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۹۶).

۳-۵- برف اصفهان، زمان کمال الدین اسماعیل

کمال الدین اسمعیل قصیده سرای اواخر قرن ششم و ثلث اول قرن هفتم است که تاریخ ولادت وی حدود سال ۵۶۸ ه. ق) و تاریخ وفات وی سال ۶۳۵ ه. ق) (زمان حمله مغول به اصفهان) گزارش شده است. شاعر در قصیده ای طولانی که با ردیف «برف» سروده، به این واقعه که حاکی از بارش شدید برف در «اصفهان» است، می پردازد؛ ولی سال دقیق این رویداد معلوم نیست. اما از آن جا که سروده مذکور در مدح «رکن الدین صاعد»، از امرای آل صاعد و ممدوح شاعر است، که پس از سال ۶۲۵ ه. ق) به قتل رسیده، لذا زمان وقوع این رخداد پیش از سال ۶۲۵ ه. ق) بوده است. او ابتدا از چگونگی بارش برف سخن می گوید:

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف	گویی که لقمه ایست زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است	اجرام کوه هاست نهان در میان برف
ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار	از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف
گشتند نا امید همه جانور ز جان	با جان کوهسار چو پیوست جان برف

(کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۴۰۷-۴۰۸)

به تعبیر کمال اسماعیل آیا برف راه و رسم عدالت نمی داند که از شدت سنگینی در و دیوار خانه ها را خراب می کند؟! او در پایان این مهمان سرد و گران را از نفرین خود بی نصیب نمی گذارد:

از بس که سر به خانه هرکس فرو برد	سرد و گران و بی مزه شد میهمان برف
گرچه سپید کرد همه خان و مان ما	یا رب سیاه باد همه خان و مان برف

(همان)

نکته دیگری که کمال اسماعیل بر آن انگشت می‌گذارد این است که برف و سرما برای کسی که در تنعم و رفاه زندگی می‌کند، شادی‌بخش و زیباست، اما برای او و افرادی مثل او که در تنگدستی بسر می‌برند و عائله بسیار دارند، برف پیام‌آور هیچ شادمانی‌ای نیست:

خانه تهی ز چیز و ملاً از خورندگان آبی به ریق می‌خورد از ناودان برف
هر لحظه دست چرخ به خروارها نمک بپراکند بدین دل ریش از امان برف
دلتنگ و بی نوا چو بطن بر کنار آب خلقی نشسته ایم کران تا کران برف
گر قوتم بُدی ز پی قرص آفتاب بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف ...
(کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۴۰۸)

۳-۶- برف اصفهان، اوایل قرن ۷ ه. ق.

ملک الشعرا «نظام الدین محمود قمر اصفهانی»، از شاعران قرن هفتم (ه. ق) ابتدا در اصفهان مداح آل خجند بود و بعد از غلبه مغولان بر آن سامان به فارس رفت و در شیراز، اقامت‌گاه ثانوی خود، به مدح اتابکان سلغری فارس و امیران کرمان و وزیران آنان اشتغال ورزید. در دیوان این شاعر نیز قصیده‌ای با ردیف برف وجود دارد که حاکی از بارش شدید برف در «اصفهان» است. زمان دقیق این واقعه مشخص نیست اما به گفته شاعر در فصل پاییز به مدت سه روز، چهار برف سنگین باریده که زندگی مردم را مختل کرده‌است:

برهم فکنده است مرا کار و بار برف پیش و پسم نمی‌دهد از اضطرار برف
بافنده گشت ابر و زمین گشت کارگاه تا جامه‌ای بیافت همه بود و تار برف
بازیگر زمانه دگر در خزان نمود شکل بهار بر سر هر شاخسار برف
بر شاخ سرو فاخته کم می‌زند نوا تا یخ کشید بر طرف جویبار برف
فصل خزان و برگ رزان بین هنوز سبز در مدت سه روز ببارید چار برف....

(قمر اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۱۴)

۳-۷- برف اسدآباد، اوایل قرن ۷ ه. ق.

در اوایل قرن ۷ (ه. ق) سلطان «سعید محمد»، تصمیم گرفت از «همدان» به جانب «بغداد» لشکرکشی کند. در فصل پاییز در «اسدآباد»، او و سپاهیان‌ش گرفتار برف شدیدی شدند. شدت برف و سرما آن‌قدر زیاد بود که افراد زیادی از بین رفتند و همه چهارپایان تلف شدند. تاریخ جهانگشا، واقعه مذکور را این‌گونه نقل می‌کند: «سلطان از همدان متوجه بغداد شد. چون به اسدآباد رسید هنگام فصل خریف بود بزک دی ترک تازی کرد و از تیر باران برف شمشیر بازی در آن شب روز فزع اکبر مشاهده نمودند و از اسنه سرما و باد که هیچ جوشن دافع آن نتوانست بود احوال زمهریر معاینه دیدند مردم بسیار در زیر آن سپری شدند و از چهارپای خود اثری نماند و در دست عزیمت و حسرت و ندامت باقی ماند» (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۸).

۳-۸- برف شفورقان، اواسط قرن ۷ ه. ق

در زمان حرکت «هلاکوخان» به جانب بلاد غربی، در اواسط قرن ۷ (ه. ق) هنگام فصل زمستان منطقه «شفورقان»، هفت شبانه روز متوالی، گرفتار برفی سنگین شد. شدت برف و سرما، به اندازه‌ای بود که در این منطقه، چهارپایان زیادی تلف شدند: «روز دیگر از آنجا کوچ کردند و به مرغزار شفورقان نزول کردند، بر عزم آنکه زیادت مقامی نیفتند خود روز عید اضحی برف نزول کرد و تا هفت روز متواتر میغاز آن بقاع انقشاع نپذیرفت و آن زمستان دراز درکشید و برودت هوا و شدت سرما به حدی انجامید که تمام اقالیم حکم بلاد الثلج گرفت و از شدت برودت چهارپای بسیار تلف شد» (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۰۰).

۴- بیماری‌ها

۴-۱- وبا

۴-۱-۱- وبای سیستان، اوایل قرن ۲ ه. ق.

در سال ۱۲۷ (ه. ق) در ولایت «سیستان» وبا و سرمایی سخت پیش آمد که تلفات فراوانی به وجود آورد: «و مردمان را اندرین سال سنه سبع و عشرين و مائه [۱۲۷]، سرما صعب پیش آمد به سیستان چنانکه درختان و رزان و میوه‌ها خشک شد و مرگی و وبا صعب بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۹۰).

۴-۱-۲- وبای سیستان، اوایل قرن ۵ ه. ق.

«و اندر سنه احدی و اربعمائه [۴۰۱]، وبا بزرگ افتاد به سیستان و مردم بسیار مردند» (همان: ۳۵۸).

۴-۱-۳- وبا در زمان پادشاهی ارسلان بن طغرل، اواسط قرن ۶ ه. ق.

«در آخر سنه تسع [و ستین و خمس مایه]، [۵۶۹]، والده سلطان در میان زمستان از آذربایجان به همدان آمد... رنجوری سلطان دراز کشید و از قلعه کیلیا بادون آمد و همچنان رنجور بود، و بعد از مدت چهل روز به کنار ارس آمد و وبای در لشکر افتاد، که از صد تن یکی درست نماند و بسیار خلاق در آن وبای هلاک شدند» (ابن راوندی، ۱۳۶۴: ۲۹۸-۲۹۹). در زمان پادشاهی «ارسلان سلجوقی» این وبای هولناک شیوع پیدا کرد. به گونه‌ای که از هر صد نفر از سپاه و لشکریان پادشاه، حتی یک نفر هم جان سالم به درنبردند.

۴-۱-۴- وبا و سرخچه شیراز، اواخر قرن ۷ ه. ق.

در تاریخ و صاف می‌خوانیم: «چون بهار فرا رسید از پی آن قحط، وبایی عظیم به ظهور پیوست و بر آن سرخچه هم مزید شد و اطباء از معالجه عاجز شدند. در شیراز و حوالی آن زیاده از پنجاه هزار کس بدین دو علت درگذشتند» (تاریخ و صاف، ۱۳۷۲: ۱۹۷). بهار سال ۶۹۸ (ه. ق) همان‌طور که اشاره شد، «شیراز» و حوالی آن گرفتار قحطی و خشک‌سالی گردید. در پی آن قحطی، مردم این دیار، به وبا و سرخچه مبتلا شدند. این بلایا در «شیراز» و حوالی آن، بیش از ۵۰۰۰۰ هزار آدمی را به کام مرگ کشاند. کشته شدن بیش از پنجاه هزار نفر در اثر بیماری وبا و سرخچه در نوع خود اسفبار و قابل تأمل است.

۴-۲- عفونت

۴-۲-۱- عفونت هوا در ری، اواخر قرن ۶ ه. ق.

«او تابستان در حدود ری مقام فرمود. از عفونت هوا و ناسازگاری آب بسیاری از لشکر او هلاک گشتند» (جوینی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۹). به گزارش «جوینی»، «سلطان تکش خوارزمشاه»، که با لشکریانش در حوالی شهر «ری» اقامت کرده بودند، به علت عفونت هوا و ناسازگاری آب، تعداد بسیار زیادی از لشکریانش، از بین رفتند. این بلا در اواخر قرن ۶ (ه. ق) اتفاق افتاده است.

۴-۲-۲- عفونت هوای مکران، اوایل قرن ۷ ه. ق.

«سلطان جلال‌الدین»، نیز در ربع اول قرن ۷ (ه. ق) همراه با سپاهش از «هندوستان» به سمت «کرمان» حرکت کرد که در ناحیه «مکران» به علت عفونت هوای مخالف، تعدادی از سپاهیان وی از بین رفتند: «سلطان از آنجا بر راه مکران برفت. از عفونت هوای مخالف مبالغی از لشکر سلطان هلاک شدند» (جوینی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۴۹).

۴-۲-۳- عفونت گرمسیری در شهر خبیص، اواسط قرن ۷ ه. ق.

در زمان سلطنت شاه معظم «رکن‌الدین محمود» در شهر «خبیص»، (از روستاهای فیروزآباد فارس) به علت بیماری عفونت گرمسیری، افراد زیادی از بین رفتند. در تاریخ سیستان این حادثه چنین روایت می‌گردد: «و شهر خبیص را باره‌ای بساخت و خندقی فرو برد، در آن سال به سبب عفونت گرمسیری در آن ولایت بیماری صعب روی نمود، و خلقی بیمار گشت، و بیشتر مردم بمردند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۴۱۱).

نتیجه‌گیری

مردم کشور ما، در طول تاریخ به وقایع مهم بی‌شماری گرفتار شده‌اند؛ از مهم‌ترین این وقایع می‌توان به بلاای طبیعی اشاره کرد. هر کدام از این رویدادها به تنهایی باعث از بین رفتن بسیاری از مردم و چهارپایان، مهاجرت از شهرها، گرانی، کمبود مایحتاج زندگی، و به هم خوردن اوضاع روحی و روانی مردم شده است. این که در روزگار سختی عاشق به معشوق خود و مادر به فرزند خود نیز رحم نکند، گواه گذشتن روزهای سخت بر مردم است و گرنه در روزهای مشابه با سختی و رنج کمتر، مردمان به دلخواه خود یا حتی امر حاکمان دلسوز، از هم‌نوعان خود دستگیری می‌کردند. در آثار ادبی این دوره، قحطی نسبت به سایر بلاای طبیعی بازتاب بیشتری داشته است. احتمال می‌رود علت توجه بیشتر شاعران و نویسندگان به قحطی، طولانی‌تر بودن زمان این واقعه است که نسبت به سایر بلاای طبیعی، مردم زمان بیشتری گرفتار آن بوده‌اند؛ یا این که چون قحطی نسبت به سایر بلاایا، بیشتر قابل پیشگیری بوده و عوامل انسانی در وقوع آن دخیل بوده‌اند، شاعران و نویسندگان با اشاره به این رویداد در متون خود، خواسته‌اند حکومت وقت را هم مورد نقد قرار بدهند. نحوه توجه و اشاره شاعران و نویسندگان هم به این وقایع با هم متفاوت است. متون نظم بیشتر به صورت احساسی و غیرمستقیم و متون نثر به صورت مستقیم و با ذکر جزئیات این وقایع را به رشته تحریر درآورده‌اند. بازتاب این وقایع در متون ادبی، صرفاً به خاطر جنبه توصیفی آن نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد، ادیبان جهت انتقاد از حکومت و اوضاع حاکم بر جامعه و نمایان کردن عملکرد حاکمان نالایق، این وقایع را به تصویر کشیده‌اند. در کل این پژوهش ۵۲ مورد از وقایع مهم تاریخی مورد بررسی قرار گرفت، که متون نظم ۳۰ بار و متون نثر ۶۰ بار به این وقایع اشاره کرده‌اند. در بین متون نظم شاهنامه فردوسی نسبت به سایر متون، به این وقایع توجه بیشتری داشته است؛ در بین متون نثر نیز زین‌الاحبار گردیزی و تاریخ بلعمی نسبت به سایر متون نثر از اهمیت بیشتری برخوردارند.

بلاای طبیعی				دوره تاریخی
بیماری ها	نزولات جوی	زمین لرزه	قحطی	
-	-	-	در زمان پادشاهی پیروز اول، سال ۴۶۰م.	دوره ساسانیان
-	-	سیستان سال ۱۱۱-۱۲۰	-	قرن ۲ ه. ق.
وبای سیستان سال ۲۲۷	-	-	سیستان سال ۲۲۰	قرن ۳ ه. ق.
-	-	نسا سال ۳۳۱	-	قرن ۴ ه. ق.
وبای سیستان سال ۴۰۱	تگرگ سیستان سال ۴۲۰ سیل غزنین سال ۴۲۲	تبریز سال ۴۳۴	سیستان سال ۴۰۰ خراسان سال ۴۳۱ اصفهان سال ۴۴۲	قرن ۵ ه. ق.
وبا سال ۵۶۹ عفونت هوای ری سال ---	سرما حوالی همدان سال ۵۶۹ برف اصفهان سال ---	همدان سال ---	اصفهان سال --- سمرقند سال ۵۲۴ اومان سال ---	قرن ۶ ه. ق.
وبا و سرخچه شیراز سال ۶۹۸ عفونت هوای مکران سال --- عفونت گرمسیری در شهر خبیص سال ---	برف اسداباد سال --- برف شفورقان سال --- سیل سیستان سال ۶۴۱	نیشابور سال ۶۰۵ نیشابور سال ۶۶۹ تبریز سال ۶۷۱	فارس سال ۶۹۸ قهبستان و بیرجند -	قرن ۷ ه. ق.
-	-	-	ساوه سال ----	قرن ۸ ه. ق.

منابع

۱. اثیر اومانی، عبدالله (۱۳۹۰)، دیوان، تحقیق و تصحیح امید سروری، عباس بگ جانی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۲. امبریز، ن. ن. و ملویل چ. پ (۱۳۷۰)، تاریخ زمین لرزه‌های ایران، مترجم ابوالحسن رده، تهران: آگاه.
۳. بلعمی، ابو علی محمد (۱۳۸۵)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
۴. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۰)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
۵. تاریخ سیستان (۱۳۶۶)، به تصحیح ملک الشعرا بهار، به همت محمد رضائی، تهران: خاور.
۶. جمال الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳۷۹)، دیوان، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه.
۷. جوینی، عطاملک بن محمد (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشا، به تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
۸. راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴)، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.
۹. راوندی، مرتضی (۱۳۶۴)، تاریخ اجتماعی ایران، ج. ۵، تهران: روزبهان.
۱۰. رشید الدین فضل الله همدانی (۱۳۳۸)، جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران: اقبال.
۱۱. سلمان ساوجی، سلمان بن محمد (۱۳۷۶)، کلیات، به تصحیح عباسعلی وفایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۲. عبدالله بن فضل الله شیرازی (۱۳۷۲)، تحریر تاریخ و صاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۱۴. قطران تبریزی، ابومنصور (۱۳۶۲)، دیوان، از روی نسخه تصحیح شده محمد نخجوانی، تهران: ققنوس.
۱۵. قمر اصفهانی، نظام الدین محمود (۱۳۶۳)، دیوان. به تصحیح تقی بیفش، مشهد: باران مشهد.
۱۶. کتابی، احمد (۱۳۸۴)، قحطی‌های ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۷. کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ابوالفضل (۱۳۴۸)، دیوان خلاق المعانی، به اهتمام حسین مجد العلومی، تهران: هخدا.
۱۸. گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳)، زین الاخبار، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۱۹. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
۲۰. ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۶۷)، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، تهران: امیرکبیر.
۲۱. نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۱)، دیوان. به جمع، تدوین و دیباچه مظاهر مصفا، تهران: علمی.
۲۲. یارشاطر، احسان (۱۳۸۹)، تاریخ ایران کیمبریج، ج. ۳، تاریخ ایران از سلوکیان تا ...، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.